

گزینه «مدرسه‌شناسی» روی میز!

یادداشت سردبیر

چون پدر و مادران فرصتی برای دیدن اولیا مدرسه نداشتند! و جان سخن این که، خود را قربانی سیستم آموزشی و انتظارات نامناسب والدینتان می‌دانید؟! تک تک احساسات ناچالبی را که از دوران مدرسه با خود یدک می‌کشید، قابل تامل است؛ هرچند آن روزها گذشته، ولی این روزها پدر و مادری هستید که در دهه سوم، چهارم یا پنجم زندگی‌تان، مسئول رقم خوردن احساس رضایت یا ناراضی‌تری فردای فرزندتان از زندگی هستید. برای چنین مسئولیت عمیقی، چند ساعت به این پرسش‌ها اندیشیده‌اید که، «چرا فرزندم را به مدرسه می‌فرستم؟»، «می‌خواهم مدرسه چگونه محلی برای او باشد؟» و «خودم چه نقشی در برابر این انتظارات دارم؟»

با تصور خود در دورانی که به مدرسه می‌رفتید و در نظر گرفتن شرایطی که الان در آن قرار دارید، ساده‌تر می‌توانید این گفتگوی درونی را با خود شروع کنید؛ گفتگویی که نامش را «مدرسه‌شناسی» گذاشتم. چیزی شبیه داستان «خودشناسی» یا «بحران هویت» که امروزه دغدغه خیلی‌ها است؛ این که من کیستم؟ چه ویژگی‌هایی دارم؟ چه می‌خواهم - خواسته‌های واقعی‌ام؟ در رفتار با انسان‌ها چه پیامی به آن‌ها می‌دهم؟ دوست دارم رفتار دیگران با من چگونه باشد؟ هدفم از زندگی چیست؟ و بسیاری چپستی‌ها و چگونگی‌های بی‌پاسخ! اصلاً شاید یکی از ده‌ها دلیل بحران هویتی که گریبانگیر زندگی امروز شده، «مدرسه‌شناسی» خانواده‌ها در زندگی دیروز بوده! چه اگر مدرسه‌ای که فرد از سن ۶-۷ سالگی بیشترین زمان پویایی روزش را در آن سپری کرده است، جایی بود که می‌بایست باشد، یعنی جایی که خودش را در آن ببیند، راهش را انتخاب کند، مسئولیت قدم گذاشتن در این راه را بپذیرد، بالطبع چنین سردرگمی‌هایی موضوعیت نداشت.

پس لطفاً گزینه مدرسه‌شناسی روی میز! برای ساعت‌ها، بلکه روزها به این بیاندیشید که مدرسه چگونه جایی باید باشد؟ که در آن شایستگی‌های فرزندتان دیده شود، معلم آرامش خاطر کافی داشته باشد تا به بچه‌ها مهر بورزد و این چنین درس مهرورزی دهد، ریاضی و علوم فرصتی برای اکتشاف باشد، نه امتحان! و دغدغه‌اش آماده کردن بچه‌ها برای آزمون‌های زندگی باشد، نه...! چنین مدرسه‌ای را از قدیم و ندیم «خانه دوم» نامیدند و امروز «زیستگاه»، جایی که فرد در آن زیستن را تجربه می‌کند.

تعبیر شما چیست؟ منتظر نتایج «مدرسه‌شناسی» شما هستیم... ●●●

چند سال سن دارید؟ ۲۵ سال؟ ۳۳ یا ۴۶ سال؟ صبح‌ها که از منزل بیرون می‌روید تا رسیدن به محل کار چند بار خمیازه می‌کشید؟ در محل کار سرعت حرکت عقربه‌های ساعت برایتان تند است یا کند؟ عصرها چقدر حوصله وقت‌گذاری با فرزند یا فرزندان را دارید؟ چقدر رمان می‌خوانید؟ با دوستان به پیاده‌روی می‌روید؟ فیلم‌های مورد علاقه‌تان را می‌بینید؟ یا با همسران چای بعدازظهر را با از این در و آن در صحبت کردن، شیرین می‌نوشید؟ خلاصه کلام، در هر سن و موقعیتی که هستید، آیا از زندگی لذت می‌برید و احساس رضایت و خشنودی از خود دارید؟

اگر برخلاف میل ما - جوابتان مثبت نیست، صادقانه چند بار در دل، معلم، مدرسه، پدر، مادر و هر کسی یا چیزی که ربطی به دوران مدرسه و تحصیلتان داشته است را مقصر دانستید؟! این که شایستگی‌هایتان را ندیدند! این که مورد بی‌مهری معلم قرار گرفتید! این که همواره ترس و اضطراب روبه رو شدن با هم کلاسی‌های قلدرتان آزارتان می‌داد! این که درس علوم و ریاضی برایتان کابوس بود، یا شب قبل از روزی که انشا داشتید، در خانه عزای عمومی می‌شد! این که در مدرسه دیده نشدید،